



بسم الله الرحمن الرحيم

اشاره

در بحث تربیت اجتماعی یک بحث معیارهای روابط اجتماعی از نگاه اسلام است که افراد باید متعهد آن بشوند و خیلی باب وسیعی است؛ باب دوم مربوط به تکلیف انسان برای اصلاح روابط اجتماعی است تا قواعد و موازینی که در بحث اول مشخص شده است در جامعه تحقق پیدا بکند.

بحث دوم تربیت به معنای خاص است یعنی کاری که باید انجام داد تا روابط بر اساس موازین اسلام انطباق پیدا بکند؛ البته محور اول که بیشتر فقه یا اخلاق اجتماعی است، محور مهمی است و جزء مبانی و پایه‌های محور دوم است ولی ما عجالتاً وارد محور دوم شدیم؛ یعنی آنچه به فعالیت مکلف برای اصلاح دیگران و برای تحقق بخشیدن به شاخصه‌های روابط اجتماعی در جامعه و میان دیگران انجام می‌گیرد آن را محور قرار دادیم. در خصوص تربیت اجتماعی عناوین ویژه‌ای وجود دارد و اولین عنوان قاعده اصلاح ذات‌البین بود که در کتب اخلاقی به‌عنوان حکم اخلاقی طرح شده و در فقه به آن شکل مورد بحث قرار نگرفته است درحالی‌که چه عنوان حکم ایجابی باشد چه استحبابی باشد یک مقوله فقهی است و فقه باید در این زمینه داوری داشته باشد.

با این مقدمات وارد بحث اصلاح ذات‌البین شدیم و ابتدا ادله قرآنی را طرح کردیم؛ آیه یک سوره انفال، آیه نه سوره حجرات، آیه ده سوره حجرات، آیه صد و چهارده نساء، دویست و بیست و چهار بقره و ششمین آیه هشتاد و پنج سوره نساء بود. این آیات به نحوی با بحث ارتباط داشتند، منتها به لحاظ دامنه دلالت و کیفیت دلالت تفاوت‌هایی داشتند. دو سه آیه دیگر هست که یک مرور سریع و اجمالی داشته باشیم.

دلیل هفتم: آیه ۱۸۲ سوره بقره

«فَمَنْ خَافَ مِنْ مَوْصٍ جَنَفًا أَوْ إِثْمًا» (۱۸۲/بقره) دو آیه قبل این است که «كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا - الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ».

در میزان و تفاسیر بحث‌های زیادی است که این آیه از آیات منسوخه است یا نیست؟ آیه می‌فرماید تکلیف است که اگر کسی مالک اموالی هست هنگام مرگ برای پدر و مادر و اقربین وصیت بکند، خیلی بحث شده که آیا



این واجب است یا واجب نیست؟ مرحوم علامه می‌فرماید حکم الزامی نیست برای اینکه ذیلش دارد «حَقًّا عَلَيَّ الْمُتَّقِينَ» هر جا در قرآن مؤمن آمده خطاب عام است و همه را می‌گیرد ولی متقین یعنی کسی که درجه خاصی دارد باید رعایت کند؛ و لذا حکم استحبابی است. یا اینکه حکم الزامی است ولی ناسخ دارد و ادله ارث ناسخ این است، منتها نسخ فقط حکم الزامی گرفته است، والا اینکه فراتر از قوانین ارث به اقرباء دیگر که مشمول ارث نیستند وصیتی بکند، حکم مستحبی است. بعد می‌فرماید: «فَمَنْ بَدَلَهُ بَعْدَ مَا سَمِعَهُ فَإِنَّمَا إِثْمُهُ عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» تغییر در وصیت از معاصی کبیره است. این آیه خارج از بحث است.

آیه سوم که آیه هفتم مرتبط با بحث ما است «فَمَنْ خَافَ مِنْ مَوْصٍ جَنَفًا أَوْ إِثْمًا فَأَصْلَحَ بَيْنَهُمْ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» اگر کسی بترسد که وصیت کننده مرتکب گناهی بشود یا انحرافی در کار او ایجاد بشود و بعد اصلاح بکند، گناهی ندارد. جنف یعنی میل و انحراف و اثم یعنی گناه، احتمالاً به این معنا است که کسی که به خاطر تمایلات خودش بیش از حد به کسانی که مشمول قانون ارث نیستند وصیتی بکند به حیثی که به وراثت چیز خیلی کمی برسد، این جنف است، اثم نیست؛ و حتی برای اقربایی که ارث نمی‌برند می‌تواند وصیت کند، این کار مانعی ندارد ولی امر پسندیده‌ای نیست و کدورت ایجاد می‌کند؛ که «فَمَنْ خَافَ مِنْ مَوْصٍ جَنَفًا» یک انحراف در حد ماقبل گناه است. یا اینکه اثم است و چیزی که برخلاف است وصیت می‌کند که نباید آن وصیت را بکند. مثلاً ورثه را کاملاً محروم بکند که ممکن است کسی بگوید این گناه است. اگر کسی بترسد وصیت کننده وصیت غیر عادلانه‌ای انجام بدهد یا در آن گناهی باشد که موجب اختلاف بین وراثت یا بین خود او و وراثت بشود «فَأَصْلَحَ بَيْنَهُمْ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ» باید کاری کند که پایه این اختلافات ریخته نشود. اصلاح دو نوع است؛ یا کاری می‌کند که وصیت نکند یا مصالحه‌ای می‌دهد که اختلافات دامن آن‌ها را نگیرد، اگر این کار کرد «فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ». در آیه به چند نکته باید توجه بشود،

نکته اول: تفاوت جنف و اثم

یکی تفاوت جنف و اثم بود که جنف یک نوع بی‌عدالتی و انحراف از حالت طبیعی است و اثم واقعاً گناهی در وصیت است.



نکته دوم: مصادیق «اصلح»

نکته دوم این است که اصلح دو مصداق دارد، اگر می‌داند که وصیت منشأ اختلافات خواهد شد باید از اول جلوی نوشتن چنین وصیتی را بگیرد؛ و قسم دیگر این است که وصیت شکل گرفته و در حد معصیت نیست که بگوییم نافذ نیست، ولی منشأ اختلافاتی شده است که باید اختلافاتشان را رفع بکند؛ پس اصلح هر دو را می‌گیرد؛ هم جلوی تحقق و انشاء وصیتی که منشأ اختلاف است را بگیرد و هم اختلافاتی که ناشی از آن است. «خَافَ مِنْ مُوصٍ جَنَفًا أَوْ إِثْمًا» فرموده که کسی که ببیند این کار شده است، بلکه می‌ترسد این کار انجام بشود. هم آنجایی که انجام گرفته است، باید اصلاح بکند و هم جایی که زمینه را می‌بیند باید جلوی آن را بگیرد؛ پس اصلح و خاف شمول دارد و هر دو نوع را می‌گیرد؛ هم جایی که پیشگیری می‌کند و هم جایی که می‌خواهد دفع بکند.

نکته سوم: حکم «فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ»

نکته سوم در آیه حکم «فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ» است که سه احتمال در آن است:

- احتمال اول این که معنای عامی باشد که اباحه را هم شامل بشود؛
- احتمال دوم این است که معنای رجحان را می‌گوید، «فَمَنْ خَافَ مِنْ مُوصٍ جَنَفًا أَوْ إِثْمًا فَأَصْلَحَ بَيْنَهُمْ» یعنی در اصلاحش رجحان است که با استحباب هم سازگار است؛
- احتمال سوم این است که بگوییم قرائنی وجود دارد که الزام را می‌گوید، «فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ» کنایه از این است که کار درستی کرده و بایستی هم این کار را انجام بدهد؛ به مناسبات حکم و موضوع چون «خَافَ مِنْ مُوصٍ جَنَفًا أَوْ إِثْمًا فَأَصْلَحَ بَيْنَهُمْ» فضایی است که اختلافاتی رخ داده، مفسده‌ای وجود دارد و «فَأَصْلَحَ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ» درواقع الزام را می‌گوید.

با قطع نظر از چیزهای دیگر احتمال دوم اظهر است، اینکه آیه فقط اباحه را بگوید، جور نیست اینجا توهم چیزی نبوده که بخواهد آن را دفع بکند و بگوید جایز است، این کار مسانخت با رجحان دارد.

سؤال: حکم دخل و تصرف در وصیت



جواب: دخل و تصرف در وصیت، جایی که اثم باشد، وصیت نافذ نیست. اگر هم نباشد، ولو اینکه منشأ اختلافاتی شده باشد، نافذ است، آیه آن را نمی‌گیرد که بگوییم دفع توهم می‌کند و با آیه قبل ابتدا به ذهن آدم همین می‌آید. چون آیه قبل می‌گوید که تبدیل وصیت درست نیست، این آیه می‌خواهد بگوید که تبدیل وصیت درست است. منتها این آیه فقط این را نمی‌گیرد یا شاید این را نگیرد. چون اگر اثم باشد، وصیت نافذ نیست؛ آیه می‌گوید اختلافاتی که ناشی از وصیت نافذ یا غیر نافذ پیدا شده است کسی رفع بکند. ممکن است وصیت نافذی است، ولی منشأ اختلافات شده است شرعاً جایز نیست کسی آن را به هم بزنند. ولی می‌گوید «أَصْلَحَ بَيْنَهُمْ» یا بدون تبادل مالی یا با مالی این‌ها را مصالحه می‌دهد؛ و لذا اباحه نیست در حد رجحان است. منتها احتمال سوم که در حد وجوب باشد در آن حد نمی‌شود اطمینانی پیدا کرد؛ آیه می‌فرماید که در اثر یک وصیت -چه نافذ چه غیرنافذ- اختلافاتی پیدا شده و کسی باید آن را حل بکند و این کار پسندیده‌ای است «لَا إِثْمَ عَلَيْهِ» بیش از یک کار پسندیده‌ای نمی‌تواند برساند یعنی اگر به این آیه استناد بکنیم به نظر نمی‌تواند بیش از رجحان افاده بکند.

نکته چهارم: اصلاح اختلاف ناشی از وصیت

مطلب بعد این است که برخلاف «اصلحوا ذات بینکم» یا «اصلحوا بین اخویکم» بعضی از آیات قبلی اطلاق داشت که سه مرحله داشت.

- بعضی مطلق مطلق بود، هم بین خودش و دیگران که یک تکلیف اخلاقی و مربوط به خویشان است، هم آنجایی که اصلاح بین دیگران که تکلیف تربیتی به معنای خاص است را می‌گرفت و در هر دو قسم هم مسئله فردی باشد، یا اجتماعی باشد،
- گروه دوم اصلاح ذات‌البین دیگران را می‌گرفت، ولی اعم از اینکه فردی یا اجتماعی باشد.
- گروه سوم مسائل کلان اجتماعی که به حد برخورد بین گروه‌های مسلمان رسیده است را می‌گرفت.

آیه سوره حجرات مربوط به روابط اجتماعی بود این آیه در روابط فردی در محدوده وصیت و بحث‌هایی از این قبیل است. این نوع چهارم از ادله است که فقط بحث اصلاح اختلافات ناشی از وصیتی که پسندیده نبوده و منشأ اختلافات شده است می‌باشد؛ این نوع وصیت‌ها خیلی محل ابتلا است و شرعاً هم درست است به خاطر تمایلاتی که داشته چیزی به این داده و چیزی به آن و بعد هم منشأ خیلی حرف‌وحدیث می‌شود و شرعاً نمی‌شود این وصیت



را باطل کرد ولی باید کسی این‌ها را صلح بدهد که بینشان اختلاف نیفتد. این آیه در موضوع خودش مطلق و خیلی خاص است که در حوزه وصیت و اختلافات ناشی از وصیت آمده است.

اگر بخواهیم آیه را تنها بگیریم، فقط با الغاء خصوصیت و تنقیح مناط یا اولویت، ممکن است بگوییم اصلاح ذات‌البین در باب وصیت که شارع می‌گوید با آنجایی که اختلافی رخ داده فرق دارد یا در موضوعاتی گاهی مهم‌تر از وصیت است، مثل مسائل کلی اجتماعی که اولویت دارد؛ بعید نیست تنقیح مناط و اولویت در اینجا درست باشد. اگر هیچ دلیل دیگری نبود، آیه می‌فرماید در وصیت آمده و بین این‌ها اختلاف افتاده است، ممکن است تنقیح مناط یا اولویت را آورد و یا قائل به تفصیل بشویم؛ شاید نشود یک تنقیح مناط مطلق مطلق کرد، هر نوع اختلافی در هر جایی، چون در باب وصیت بین ورثه اختلاف می‌افتد که دوستان و نزدیکان هستند و اختلافاتی که بین اقربا یا در امور اجتماعی کلان است نه ناشی از وصیت، آن‌ها را هم می‌گیرد. در اختلافات سطح پایین ممکن است الغاء خصوصیت نشود؛ و لذا یک الغاء خصوصیت و تنقیح مناط و حتی اولویت فی‌الجمله در این آیه می‌شود اجرا کرد اما مطلق مطلق بگوییم هر نوع اختلاف بین هر کسی و در هر موضوعی، شاید آیه آن را نگیرد؛ اما فی‌الجمله می‌تواند به موضوعات مهم‌تر یا موضوعاتی از همین قبیل بین اقربا شامل بشود.

شارعی که در یک موضوعی در وصیت بین اقربا می‌گوید «اصلح لا اثم علیه» و ترغیب می‌کند. در یک اختلاف کلانی که بین دو گروه مسلمان افتاده، خیلی بعید است این را نگوید. البته بار زیادی در این آیه نیست که بگوییم الغاء خصوصیت آن احکام جدیدی به ما می‌دهد؛ و لذا این بحث در حد یک احتمال است؛ بنابراین این آیه از لحاظ دلالت و اطلاق نسبت به آیات قبل دیگر خیلی ضعیف‌تر است و قوتی که آیات «و اصلحوا ذات بینکم یا انما المومنون اخوه فاصلحوا بینهما» داشتند، ندارد؛ و لذا هم موضوع آیه محدود است، هم حکم آن غیر الزامی است. اگر موضوع را تعمیم بدهیم با الغاء خصوصیت مقداری شمول پیدا می‌کند ولی باز هم حکم الزامی نیست و از آیات دیگر ضعیف‌تر است. البته حکم بعضی از آیات قبل الزامی نبود، ولی غالباً الزامی بود.

دلیل هشتم: آیه ۱۲۸ سوره نساء

آیه هشتم که خیلی اخص است و در خصوص مسائل خانوادگی است و ممکن است به اصلاح ربط نداشته باشد می‌فرماید: «وَإِنِ امْرَأَةٌ خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُوزًا أَوْ إِعْرَاضًا - فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا صُلْحًا وَالصُّلْحُ خَيْرٌ»



(۱۲۸/نساء) تا آنجایی که «إِنَّ امْرَأَةً خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُوزًا أَوْ إِعْرَاضًا» می‌گوید «لَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يُصْلِحَا» بین خودشان اصلاح بکنند.

«لَا جُنَاحَ» اباحه را نمی‌گوید بلکه می‌خواهد ترغیب بکند؛ «لَا جُنَاحَ» در قرآن در الزام هم به کار رفته است در بحث آیه تقصیر می‌گوید «لَا جُنَاحَ عَلَيْهِ يَقْصِرُ» جناحی بر او نیست که نمازش را قصر بخواند که مقصود الزام است، اینجا هم در ترجیح به کار رفته است.

«يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا» با هم مصالحه کنند، اگر فقط این بود، ربطی به بحث ما نداشت چون یک تکلیف و اخلاق اجتماعی است و می‌گوید خودت این‌طور باش. دو جمله در ادامه هست که یکی در این آیه و یکی در آیه بعد است. «الصُّلْحُ خَيْرٌ» سازش خوب است این به منزله تعلیل برای قبل است؛ خوب است که خودشان مصالحه بکنند برای اینکه «وَالصُّلْحُ خَيْرٌ» سازش بهتر است؛ این امر عقلایی است و سلامت خانواده و روابط اجتماعی و خانوادگی به این است که افراد قرار بر سازش داشته باشند؛ و لذا دنبال ایجاد صلح باشید.

«وَ أَحْضَرَتِ الْأَنْفُسُ الشُّحَّ» بخل و تنگدستی برای انسان‌ها فراهم است، شاید بشود «شح» را به معنای بخل در امور مالی و خاص بگیریم چون گاهی برای مصالحه نیاز به هزینه کردن یا کوتاه آمدن در مالی است مثل نفقه صدق و امثال این‌ها. آیه می‌گوید آدم‌ها بخیل هستند مواظب بخلتان باشید اگر بخل در امور مالی باشد، خیلی وقت‌ها این مصالحه نیاز به این دارد که آدم شح نداشته باشد و از صدق بگذرد، از نفقه بگذرد.

ممکن است بگوییم منظور از شح، بخل عام‌تری مقصود است که اعم از مال است نه اینکه از مالش بگذرد؛ اینکه اخلاق خوب به او بدهد، یک نوع سخاوت است و مقابل آن هم شح است که اگر این باشد، ربطش خیلی قوی‌تر است. گاهی ولو مجازاً به این معنا بکار می‌رود که باید دید.

احتمالات در «وَالصُّلْحُ خَيْرٌ»

«وَالصُّلْحُ خَيْرٌ» که به منزله تعلیل قبل است، دارای دو احتمال است:

یا جنبه لازمی آن مقصود است یعنی اینکه سازش بین این‌ها باشد، خوب است؛ یا ممکن است صلح معنای متعدی داشته باشد و مقصود اصلاح باشد.



پس یکی اینکه بگوییم مقصود از صلح، اصلاح است که در این صورت «وَالصُّلْحُ خَيْرٌ» می‌تواند بحث‌های دیگری را بگیرد، قاعده کلی دارد و می‌گوید اصلاح امر خوبی است اینجا هم خوب است این‌ها اصلاح بکنند و یک کبرای کلی می‌آید و می‌شود اصلاح خیر.

احتمال دوم - که ظاهر هم همین احتمال دوم است - این است که صلح خیر همان معنای لازم را دارد و صلح همان سازش را می‌گوید؛ اینکه این رابطه، رابطه سالم و سازش مدار باشد، آن را ترغیب می‌کند. با این احتمال می‌توانیم قاعده عامه از آیه استفاده کنیم؛ برای اینکه قاعده کلی می‌گوید در همه‌جا سازش خیر است. اگر این را بگوییم، حتی معنای لازم هم باشد از آن قاعده عامه استفاده می‌شود چون روابط سالم و سازش مدار که امر خوبی است؛ یک قاعده کلی است که یک مصداقش در رابطه زن و شوهر است.

ممکن است کسی بگوید این الف و لام صلح، الف و لام عهد است، یعنی صلحی که قبل گفتیم خوب است، این احتمال ضعیف است و در ظاهر الصلح خیر، جنس است یعنی کل صلح خیر است. به‌عنوان قاعده کلی کبرایی است که تطبیق بر مورد می‌شود.

همین‌که جنس بگیریم، اگر به معنای اصلاح بگیریم که خیلی احتمالش ضعیف است، آن‌وقت اصلاح خیر با بحث ما ربط پیدا می‌کند؛

اما اگر به معنای صلح همان لازم بگیریم، یعنی سازش بین خودشان امر خوبی است. این قاعده عامه می‌شود که سازش چیز خوبی است. اینکه می‌گوید سازش خوب است، یعنی باید سازش ایجاد بکنند و مناسبات حکم و موضوع قرینه دارد، قبلش می‌گوید بین خودتان سازش ایجاد بکنید بعد هم می‌گوید سازش چیز خوبی است، یعنی همه‌جا اصلاح خوب است.

نتیجه

بنابراین صلح در اینجا به معنای اصلاح نیست به معنای صلح است. منتها یک‌بار اصلاحی از قرینه استفاده می‌شود که دارد، یعنی درواقع آیه می‌خواهد بگوید که صلح خیر است و به همین دلیل اصلاح هم خیر است، یعنی یک دلالت التزامی بر این دارد که و اصلاح خیر، پس این آیه شمول دارد و قاعده کلی می‌شود؛ اما اصلاح بین غیر را معلوم نیست بگیرد. حداکثر مدلول التزامی این است که هر کسی بین خود و دیگری اصلاح بکند؛ بنابراین ظاهر الصلح همان سازش است که امر لازم است، مدلول مطابقی آیه هم می‌گوید سازش بین شما و دیگران خوب است به



مدلول التزامی و به خاطر ارتباط با قبل، اصلاح هم خیر است منتها اینکه کسی بین خودش و دیگران اصلاح کند. اینکه مدلول التزامی این عام باشد که حتی اصلاح بین دیگران را هم بگیرد یک مقدار جرأت می‌خواهد، گرچه احتمالش هست.

سؤال: چگونه «يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا»، آن را می‌گیرد؟

جواب: «يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا» بالمباشرة و بالتصویب، آن را می‌گیرد، ولی غیر از این است که بگوئیم ابتدائاً یکی از بیرون، خود او صلح می‌کند، ولی به واسطه او. ولی در این می‌گوئیم که ابتدائاً کسی اقدام به صلح بکند، بدون اینکه توکیل و تصویب باشد، این مهم است که بگیرد. اگر بخواهیم استدلال فقهی اطمینانی پیدا بکنیم مشکل است.

بنابراین تا اینجا اصلاح به‌عنوان یک ضابطه فردی و قاعده مربوط به خویشتن است خود افراد باید روابطشان را خوب بکنند، اما اینکه از بیرون کسی روابط این‌ها اصلاح بکند درحالی‌که دخیل در مسئله نیست، بعید است آیه بگیرد. آیه بعد دارد «وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ وَلَوْ حَرَصْتُمْ فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ الْمِيلِ فَتَدْرُوهَا كَالْمَعْلَقَةِ وَإِنْ تُصْلِحُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُوراً رَحِيماً» ممکن است بگوئیم آیه بعدی اعم از این است که خود زن و شوهر بروند این اصلاح کنند یا از بیرون کسی بین آن‌ها اصلاح بکند، شمول اطلاق آن اظهر است و بیش از قبل است. ولو خطاب به زن و شوهر است ولی آخرش می‌گوید «وَإِنْ تُصْلِحُوا وَتَتَّقُوا» احتمال دارد ادامه همان باشد یعنی خودتان بین خودتان اصلاح بکنید و تقوا داشته باشید و ممکن است خطاب عام باشد و اصلاح بین دیگران را هم می‌گیرد.

سؤال: آیا مکن است بحث مربوط به رعایت عدالت باشد؟

جواب: رعایت عدالت کار سختی است. نفی آن نمی‌کند، اگر باشد دو احتمال دارد که شاید احتمال عمومش یک مقداری قوی‌تر باشد؛ گرچه فضای آیه فضایی است که ذهن را به سمت این می‌برد که صلح بین خودشان است؛ و لذا ولو اینکه «وَالصُّلْحُ خَيْرٌ» قاعده عامه بود و اختصاص به خصوص نکاح ندارد، برخلاف آنجا که اختصاص به وصیت داشت، اینجا و الصلح خیر یا ان تصلحوا مطلق است و لذا اختصاص به مورد ندارد از این جهت دلالت آیه بهتر از آیه قبل است اما اینکه شامل اصلاح ذات‌البین دیگران هم بشود، تردید داریم هم در «وَالصُّلْحُ خَيْرٌ» و هم در «إِنْ تُصْلِحُوا» گرچه ظهور «إِنْ تُصْلِحُوا» بد نیست.

این مجموعه آیاتی بود که در بحث مطرح شد. و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين